

# سوره فرقان

این سوره، در «مکه» نازل شده و دارای ۷۷ آیه است

تاریخ شروع

۱۳۶۱/۱۰/۲۲

### محتوای سوره فرقان

این سوره، به حکم آن که از سوره‌های «مکی»<sup>۱</sup> است بیشترین تکیه‌اش بر مسائل مربوط به «مبدأ و معاد»، و بیان نبوت پیامبر ﷺ، و مبارزه با «شُرک و مشرکان» و انذار از عواقب شوم «کفر» و «بت پرستی» و گناه است.

این سوره، در حقیقت از سه بخش تشکیل می‌شود:

**بخش اول**، که آغاز این سوره را تشکیل می‌دهد، منطق مشرکان را شدیداً درهم می‌کوبد، و بهانه‌جویی‌های آنها را مطرح کرده و پاسخ می‌گوید، و آنها را از عذاب خدا و حساب قیامت و مجازات‌های دردناک دوزخ بیم می‌دهد، و به دنبال آن قسمت‌هایی از سرگذشت اقوام پیشین را که بر اثر مخالفت با دعوت پیامبران گرفتار سخت‌ترین بلاها و کیفرها شدند، به عنوان درس عبرت، برای این مشرکان لجوج و حق ستیز بازگو می‌کند.

**در بخش دوم**، برای تکمیل این بحث، قسمتی از دلائل توحید و نشانه‌های عظمت خدا را در جهان آفرینش، از روشنائی آفتاب گرفته، تا ظلمت و تاریکی شب، و وزش بادهای و نزول باران، و زنده شدن زمین‌های مرده، و آفرینش آسمان‌ها و زمین‌ها در شش دوران، و آفرینش خورشید و ماه و سیر منظم آنها در بروج آسمانی و مانند آن سخن می‌گوید.

**در حقیقت بخش اول مفهوم «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» را مشخص می‌کند و بخش دوم «إِلَّا**

۱ - بعضی از مفسران، اصرار بر این دارند که: سه آیه از این سوره (۶۸ - ۶۹ و ۷۰) در «مدینه» نازل شده است، شاید به خاطر این که: در این چند آیه، سخن از احکامی مانند حرمت قتل نفس و زنا مطرح شده، در حالی که دقت در آیات قبل و بعد از آن، به خوبی نشان می‌دهد که یک رشته کاملاً متصل و منسجم پیامون بندگان خاص خدا (عباد الرحمان) و اوصاف آنها را بیان می‌کند، لذا ظاهر این است که: همه سوره در «مکه» نازل شده است.

اللَّهُ را.

بخش سوم، فشرده بسیار جامع و جالبی از صفات مؤمنان راستین (عِبَادُ الرَّحْمَان) و بندگان خالص خدا است که در مقایسه با کفار متعصب و بهانه گیر و آلوده‌ای که در بخش اول مطرح بودند، موضع هر دو گروه کاملاً مشخص می‌شود و چنان که خواهیم دید این صفات مجموعه‌ای است از اعتقادات، عمل صالح، مبارزه با شهوات، داشتن آگاهی کافی، و تعهد و احساس مسئولیت اجتماعی.

و نام این سوره، از آیه اول آن گرفته شده که از قرآن تعبیر به «فرقان» (جدا کننده حق از باطل) می‌کند.

\* \* \*

## فضیلت سوره فرقان

در حدیثی از پیامبر ﷺ چنین آمده است: مَنْ قَرَأَ سُورَةَ الْفُرْقَانِ بُعِثَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ هُوَ يُؤْمِنُ أَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا، وَ أَنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ: «کسی که «سوره فرقان» را بخواند (و به محتوای آن بیندیشد و در اعتقاد و عمل از آن الهام گیرد) روز قیامت مبعوث می شود در حالی که در صف مؤمنان به رستاخیز است، کسانی که یقین داشتند که قیامت فرا می رسد، و خداوند مردگان را به زندگی جدید، باز می گرداند»<sup>۱</sup>.

در حدیث دیگری از «اسحاق بن عمار» از حضرت ابو الحسن موسی بن جعفر رضی الله عنه چنین نقل شده که به او فرمود: لَا تَدْعُ قِرَاءَةَ سُورَةِ تَبَارَكَ الَّذِي نَزَلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ فَإِنَّ مَنْ قَرَأَهَا فِي كُلِّ لَيْلَةٍ لَمْ يَعْذَبْهُ اللَّهُ أَبَدًا وَ لَمْ يُحَاسِبْهُ وَ كَانَ مَنْزِلُهُ فِي الْفِرْدَوْسِ الْأَعْلَى:

«تلاوت سوره تبارک (فرقان) را ترک مکن؛ چرا که هر کس آن را در هر شب بخواند، خداوند او را هرگز عذاب نمی کند، و او را مورد حساب قرار نمی دهد، و جایگاهش در بهشت برین است»<sup>۲</sup>.

و چنان که در تفسیر این سوره خواهیم دید، آنچنان صفات بندگان خالص خدا در آن تشریح شده که: هر کس به راستی آن را از جان و دل بخواند و صفات و اعمال خود را بر آن منطبق سازد جایگاهش فردوس اعلی است.

\* \* \*

۱ - «مجمع البیان»، جلد ۷، صفحه ۱۵۹، ذیل آیه مورد بحث.

۲ - «ثواب الاعمال صدوق»، صفحه ۱۰۹ - «نور الثقلین»، جلد ۳، صفحه ۲.

﴿۵۶﴾ وَ مَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا مُبَشِّرًا وَ نَذِيرًا

﴿۵۷﴾ قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِلَّا مَنْ شَاءَ أَنْ يَتَّخِذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا

﴿۵۸﴾ وَ تَوَكَّلْ عَلَىٰ الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ وَ سَبِّحْ بِحَمْدِهِ وَ كَفَىٰ بِهِ بِذُنُوبِ

عِبَادِهِ خَبِيرًا

﴿۵۹﴾ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ وَ مَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ

عَلَى الْعَرْشِ الرَّحْمَنُ فَسُئِلَ بِهِ خَبِيرًا

### ترجمه:

۵۶- (ای پیامبر!) ما تو را جز به عنوان بشارت دهنده و انذار کننده نفرستادیم!

۵۷- بگو: «من در برابر آن (ابلاغ آئین خدا) هیچگونه پاداشی از شما نمی طلبم؛ مگر

کسی که بخواهد راهی به سوی پروردگارش برگزیند (این پاداش من است)».

۵۸- و توکل کن بر آن زنده‌ای که هرگز نمی میرد؛ و تسبیح و حمد او را به جا آور؛ و

همین بس که او از گناهان بندگان آگاه است!

۵۹- همان (خدائی) که آسمان‌ها و زمین و آنچه را میان این دو وجود دارد، در شش

روز (شش دوران) آفرید؛ سپس بر عرش (قدرت) قرار گرفت (و به تدبیر جهان پرداخت،

او) رحمان است؛ از او بخواه که از همه چیز آگاه است.

### تفسیر:

پاداش من هدایت شماست!

از آنجا که در آیات گذشته، سخن از اصرار بت پرستان بر پرستش بت‌هایی

بود که مطلقاً سود و زیانی ندارند، در نخستین آیات مورد بحث، اشاره به وظیفه پیامبر ﷺ در برابر این متعصبان لجوج کرده، می‌گوید: «ما تو را جز به عنوان بشارت دهنده و انذار کننده نفرستادیم» ﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا مُبَشِّرًا وَنَذِيرًا﴾<sup>۱</sup>. اگر آنها دعوت تو را نپذیرفتند، ایرادی بر تو نیست، تو وظیفه خود را که بشارت و انذار است، انجام دادی، و دل‌های آماده را به سوی خدا دعوت کردی. این سخن، هم وظیفه پیامبر را مشخص می‌کند، هم تسلی خاطر برای او است، و هم نوعی تهدید و بی‌اعتنایی به این گروه گمراه.

\* \* \*

آن‌گاه به پیامبر ﷺ دستور می‌دهد: به آنها «بگو: من از شما در برابر این قرآن و ابلاغ این آئین آسمانی، هیچ‌گونه اجر و پاداشی مطالبه نمی‌کنم» ﴿قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ﴾.

بعد اضافه می‌کند: «تنها اجری که من می‌خواهم این است که: مردم بخواهند راهی به سوی پروردگارشان برگزینند» ﴿إِلَّا مَنْ شَاءَ أَنْ يَتَّخِذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا﴾. یعنی تنها اجر و پاداش من هدایت شما است، آن هم از روی اراده و اختیار نه اکراه و اجبار، و این تعبیر جالبی است که نهایت لطف و محبت پیامبر ﷺ را نسبت به پیروانش می‌رساند؛ چرا که اجر و مزد خود را سعادت و خوشبختی آنان می‌شمرد.<sup>۲</sup>

بدیهی است هدایت امت، اجر معنوی فوق العاده‌ای برای پیامبر ﷺ دارد؛ چرا که: **الدُّالُّ عَلَىٰ الْخَيْرِ كِفَاعِلِهِ**: «هر کس راهنمای کار خیری باشد همچون

۱ - «نذیر» به اعتقاد بعضی صیغه مبالغه است. در حالی که «مبشّر» تنها اسم فاعل می‌باشد. این تفاوت تعبیر، ممکن است به خاطر این باشد که: پیامبر ﷺ در برابر گروهی بی‌ایمان قرار گرفته بود که در انحراف خود، سخت اصرار داشتند و طبعاً او باید آنها را بسیار انذار کند (روح المعانی، ذیل آیه مورد بحث).

۲ - بنابراین، استثناء در آیه فوق «استثنای متصل» است. هر چند در بدو نظر منقطع جلوه می‌کند.

رهر و آن راه است»<sup>۱</sup>.

در تفسیر این آیه، احتمالات دیگری نیز داده‌اند، از جمله:  
**جمعی از مفسرین معتقدند:** معنی آیه چنین است: «من از شما هیچگونه  
 پاداشی نمی‌خواهم مگر این که: خود بخواهید اموالی در راه خدا به نیازمندان  
 انفاق کنید که آن بسته به میل خود شما است»<sup>۲</sup>.

**ولی، تفسیر اول، بسیار نزدیک‌تر به معنی آیه است.**  
 از آنچه در بالا گفتیم، روشن شد: ضمیر در «علیه» به قرآن و تبلیغ آئین  
 اسلام، باز می‌گردد؛ چرا که سخن از عدم مطالبهٔ اجر و پاداش در برابر این دعوت  
 است.

این جمله، علاوه بر این که: بهانه‌های مشرکان را قطع می‌کند، روشن  
 می‌سازد: قبول این دعوت الهی، بسیار سهل، ساده و آسان و برای همه کس بدون  
 هیچ زحمت و هزینه‌ای امکان پذیر است.

و این خود، گواهی است بر صدق دعوت پیامبر ﷺ، پاکی فکر و برنامهٔ او؛  
 چرا که مدعیان دروغین حتماً برای اجر و پاداشی - خواه مستقیم یا غیر مستقیم -  
 دست به این کار می‌زنند.

\* \* \*

**آیهٔ بعد، تکیه‌گاه اصلی پیامبر را روشن می‌سازد، می‌فرماید:** «توکل بر  
 خداوندی کن که زنده است و هرگز نمی‌میرد» ﴿وَتَوَكَّلْ عَلَى الْحَيِّ الَّذِي لَا  
 يَمُوتُ﴾.

و با داشتن تکیه‌گاه، پناهگاه و سزپرستی که همیشه زنده است و همیشه

۱- «وسائل الشیعه»، جلد ۱۶، صفحه ۱۲۳ (چاپ آل البیت).

۲- در این صورت استثناء، «استثناء منقطع» خواهد بود.

زنده خواهد بود، نه نیازی به اجر و پاداش آنها داری، و نه وحشتی از ضرر و زیان و توطئه آنان.

و اکنون که چنین است: «تسبیح و حمد او به جا آور» از نقص‌ها منزله بشمر، و در برابر همه کمالات او را ستایش کن «وَسَبِّحْ بِحَمْدِهِ».

در حقیقت، این جمله را می‌توان به منزله تعلیل بر جمله قبل دانست؛ زیرا هنگامی که او از هر عیب و نقص پاک، و به هر کمال و حسنی آراسته است، چنین کسی شایسته توکل می‌باشد.

و می‌افزاید: «از کارشکنی و توطئه‌های دشمنان، نگران مباش! همین بس که خداوند از گناهان بندگانش آگاه است» و به موقع حساب آنها را می‌رسد «وَكْفَىٰ بِهِ بُذُوبِ عِبَادِهِ خَيْرًا».



آیه بعد، بیان قدرت پروردگار در پهنه جهان هستی است، و توصیف دیگری است از این تکیه‌گاه مطمئن، می‌فرماید: «او کسی است که آسمان‌ها، زمین و آنچه را در میان این دو است در شش روز (شش دوران) آفرید» «الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ».

«سپس بر عرش قدرت قرار گرفت»، و به تدبیر عالم پرداخت «ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ».

کسی که دارای این قدرت وسیع است، می‌تواند، متوکلان بر خود را در برابر هر خطر و حادثه‌ای، حفظ کند، که هم آفرینش جهان به وسیله او بوده، و هم اداره و رهبری و تدبیر آن در اختیار ذات پاک او است.

ضمناً، آفرینش جهان، به صورت تدریجی اشاره‌ای به این واقعیت است که: خدا در هیچ کاری عجله ندارد، اگر دشمنان تو را سریعاً مجازات نمی‌کند، برای



همین است که: به آنها میدان و مهلت می‌دهد، تا به اصلاح خویش پردازند. به علاوه، کسی عجله می‌کند که از فوت فرصت، خوف دارد، و این درباره خداوند قادر متعال متصور نیست.

درباره آفرینش جهان هستی، در شش روز، و این که: «روز» در این گونه موارد به معنی «دوران» است، دورانی که ممکن است میلیون‌ها و یا میلیاردها سال طول بکشد، و شواهد این معنی از ادبیات عرب، و ادبیات زبان‌های دیگر، به طور مشروح در جلد ششم تفسیر نمونه، آیه ۵۴ سوره «اعراف» (صفحه ۲۰۰ به بعد) بحث کرده‌ایم، و این دوران‌های ششگانه را نیز مشخص نموده‌ایم. و نیز معنی «عرش» و جمله «اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ» در همانجا آمده است. و در پایان آیه اضافه می‌کند: «او خداوند رحمان است» ﴿الرَّحْمَنُ﴾.

کسی که رحمت عامش، همه موجودات را در بر گرفته، و مطیع و عاصی و مؤمن و کافر از خوان نعمت بی دریغش بهره می‌گیرند.

اکنون که خدائی داری بخشنده، و قادر و توانا، «اگر چیزی می‌خواهی از او بخواه که از خواست همه بندگانش آگاه است» ﴿فَسْئَلُ بِهِ خَبِيرًا﴾.

در حقیقت، این جمله، نتیجه مجموع بحث‌های گذشته است که، می‌گوید: به آنها اعلام کن! من از شما پاداش نمی‌خواهم، و بر خدائی توکل کن، که جامع این همه صفات است، هم قادر است، هم رحمان، هم خبیر است و هم آگاه، حال که چنین است، هر چه می‌خواهی از او بخواه.

مفسران در تفسیر این جمله، بیانات دیگری دارند، و غالباً سؤال را در اینجا به معنی پرسش کرده‌اند (نه تقاضا) و گفته‌اند: مفهوم جمله این است: اگر می‌خواهی درباره آفرینش هستی و قدرت پروردگار، سؤال کنی از خود او پرس که از همه چیز با خبر است.

بعضی، علاوه بر این که «سؤال» را به «پرسش» تفسیر کرده‌اند، گفته‌اند: منظور از «خبیر»، «جبرئیل» و یا پیامبر است، یعنی صفات خدا را از آنها پرس! البته تفسیر اخیر، بسیار بعید به نظر می‌رسد، و تفسیر قبل از آن نیز، چندان متناسب با آیات گذشته نیست، و آنچه در معنی آیه گفتیم که: منظور از سؤال تقاضا و درخواست از خدا است، نزدیک‌تر به نظر می‌رسد.<sup>۱</sup>

\* \* \*

## نکته‌ها:

### ۱- اجر رسالت

در بسیاری از آیات قرآن، می‌خوانیم: پیامبران الهی، با صراحت این حقیقت را بیان می‌کردند که: ما هیچ اجر و پاداشی از هیچ کس نمی‌طلبیم، بلکه اجر ما تنها بر خداوند بزرگ است.

آیات ۱۰۹ و ۱۲۷ و ۱۴۵ و ۱۶۴ و ۱۸۰ سوره «شعراء»، همچنین آیات ۲۹ و ۵۱ سوره «هود»، و آیه ۷۲ سوره «یونس»، و ۴۷ «سبأ»، بر این معنی دلالت دارد، بدون شک این عدم مطالبه اجر، هرگونه اتهامی را از پیامبران راستین دفع می‌کند. به علاوه، می‌توانند: با آزادی کامل به کار خود ادامه دهند، و قفل و بندهایی

که بر اثر رابطه مادی ممکن است بر زبان آنها گذاشته شود، از بین می‌رود.

اما جالب این که: در مورد پیامبر اسلام ﷺ سه تعبیر مختلف دیده می‌شود:

۱- تعبیری که در آیات فوق آمده که، می‌گوید: «اجر و پاداش من تنها این

است که شما هدایت شوید!» این تعبیری است فوق‌العاده پر معنی و جذاب.

۲- تعبیری که در آیه ۲۳ سوره «شوری» آمده است: قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ

أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى: «من از شما پاداشی نمی‌طلبم جز دوستی بستگانم!»

۱- طبق این تفسیر «باء» در «به» زائده است، اما طبق تفاسیر دیگر «باء» به معنی «عن» می‌باشد.

۳ - تعبیری که در آیه ۴۷ سوره «سبأ» آمده است: **قُلْ مَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى اللَّهِ**: «بگو: پاداشی را که از شما خواستم تنها به سود شما است اجر و پاداش من تنها بر خداوند می باشد».

از ضمیمه کردن این سه تعبیر به هم، چنین نتیجه می گیریم: اگر در مورد پیامبر اسلام صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اجر رسالت، مودت ذی القربی شمرده شده است، این مودت از یکسو، به سود خود مؤمنان است، نه به سود پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، و از سوی دیگر، این محبت وسیله‌ای است برای هدایت یافتن به راه خدا.

بنابراین، مجموع این آیات، نشان می دهد: مودت ذی القربای رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تداوم برنامه رسالت و رهبری آن پیامبر است.

و به تعبیر دیگر، برای ادامه راه پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و هدایت و رهبری او، باید دست به دامن ذوی القربی زد، و از رهبری آنها استمداد جست، این، همان چیزی است که شیعه در مسأله امامت از آن جانبداری می کند، و معتقد است رشته رهبری بعد از پیامبر، نه در شکل نبوت که در شکل امامت، برای همیشه ادامه خواهد داشت.

توجه به این نکته نیز لازم است که: محبت، عامل مؤثری است برای پیروی کردن، همان گونه که در سوره «آل عمران» آیه ۳۱ می خوانیم: **قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي**: «بگو: اگر خدا را دوست می دارید از من پیروی کنید»؛ چرا که من مبلغ فرمان او هستم.

اصولاً، پیوند محبت با کسی، انسان را به سوی محبوب و خواسته‌های او می کشاند و هر چه رشته محبت قوی تر باشد، این جاذبه قوی تر است، مخصوصاً محبتی که انگیزه آن کمال «محبوب» است، احساس این کمال، سبب می شود: انسان سعی کند خود را به آن مبدأ کمال و اجرای خواسته‌های او، نزدیک تر

گردانند.<sup>۱</sup>

\* \* \*

## ۲- بر چه کسی باید توکل کرد؟

در آیات فوق، هنگامی که به پیامبر فرمان توکل می‌دهد که از همه مخلوقات نظر بر گیرد و تنها به ذات پاک خداوند چشم دوزد، او صافی برای این ذات پاک برمی‌شمرد که در حقیقت، شرائط اساسی کسی است که: می‌تواند پناهگاه واقعی و مطمئن انسان‌ها گردد.

**نخست** این که: زنده باشد؛ چرا که موجود مرده و بی‌خاصیت، همچون بت‌ها هرگز نمی‌توانند تکیه‌گاه کسی شوند.

**دیگر** این که: حیاتش جاودانی باشد، به طوری که احتمال مرگ او تزلزلی در فکر متوکلان ایجاد نکند.

**سوم** این که: علم و آگاهی‌اش همه چیز را در برگیرد، هم از نیازهای متوکلان با خبر باشد و هم از توطئه‌ها و نقشه‌های دشمنان.

**چهارم** این که: قدرت بر همه چیز، هر گونه عجز و ناتوانی را که موجب تزلزل این تکیه‌گاه است، کنار زند.

**پنجم** این که: حاکمیت، تدبیر و اداره همه امور در کف با کفایت او باشد، و می‌دانیم: این صفات تنها در ذات پاک خدا جمع است، و به همین دلیل، تنها تکیه‌گاه اطمینان بخش و تزلزل‌ناپذیر در برابر همه حوادث ذات او است.

\* \* \*

۱- برای توضیح بیشتر در این زمینه، به جلد دوم تفسیر «نمونه»، صفحه ۳۸۴ (۵۱۲ تجدید نظر) ذیل آیه ۲۱ سورة «آل عمران» مراجعه فرمائید.

﴿٦٠﴾ وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ اسْجُدُوا لِلرَّحْمَنِ قَالُوا وَمَا الرَّحْمَنُ أَنَسْجُدُ لِمَا تَأْمُرُنَا وَزَادَهُمْ نُفُورًا

﴿٦١﴾ تَبَارَكَ الَّذِي جَعَلَ فِي السَّمَاءِ بُرُوجًا وَجَعَلَ فِيهَا سِرَاجًا وَقَمَرًا مُنِيرًا

﴿٦٢﴾ وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ خِلْفَةً لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يَذَّكَّرَ أَوْ أَرَادَ شُكُورًا

### ترجمه:

۶۰- و هنگامی که به آنان گفته شود: «برای خداوند رحمان سجده کنید!» می گویند:

«رحمان چیست؟! آیا برای چیزی سجده کنیم که تو به ما دستور می دهی؟! و بر نفرتشان افزوده می شود!»

۶۱- جاودان و پر برکت است آن (خدائی) که در آسمان منزلگاهائی برای ستارگان

قرار داد؛ و در میان آن، چراغ روشن و ماه تابانی آفرید!

۶۲- و او همان کسی است که شب و روز را جانشین یکدیگر قرار داد برای کسی که

بخواهد متذکر شود یا شکرگزاری کند (و آنچه را در روز کوتاهی کرده در شب انجام دهد و به عکس).

## تفسیر:

## برج‌های آسمانی

از آنجا که در آیات پیشین، سخن از عظمت و قدرت خدا بود و هم وسعت رحمت او، در نخستین آیه مورد بحث، می‌افزاید: «هنگامی که به آنها گفته شود: برای خداوند رحمان - که سراسر وجود شما غرق رحمت او است - سجده کنید آنها از روی کبر و غرور، و یا از سر استهزاء، می‌گویند: رحمان چیست؟! ﴿وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ اسْجُدُوا لِلرَّحْمَنِ قَالُوا وَمَا الرَّحْمَنُ﴾».

ما اصلاً «رحمان» را نمی‌شناسیم، و این کلمه برای ما مفهوم روشنی ندارد. «آیا ما برای چیزی سجده کنیم که: تو به ما دستور می‌دهی؟! ﴿أَنْ نَسْجُدَ لِمَا تَأْمُرُنَا﴾».

ما زیر بار هیچ کس نمی‌رویم، و تابع فرمان این و آن نخواهیم شد! «این سخن را می‌گویند، و بر نفرت و دوریشان از خدا افزوده می‌شود» ﴿وَ زَادَهُمْ نُفُورًا﴾».

بدون شک، مناسب‌ترین نام از نام‌های خدا برای دعوت به خضوع و سجده در برابر او، همان نام پر جاذبه رحمان، با مفهوم رحمت گسترده‌اش می‌باشد، ولی آنها به خاطر کوردلی و لجاجت، نه تنها انعطافی در برابر این دعوت نشان ندادند، بلکه به سخریه و استهزاء پرداخته، و از روی تحقیر گفتند: رحمان چیست؟ همان گونه که فرعون در برابر دعوت موسی علیه السلام گفت: وَمَا رَبُّ الْعَالَمِينَ: «پروردگار جهانیان چیست؟»<sup>۱</sup> آنها حتی حاضر نبودند بگویند کیست؟! کیست؟! کیست!؟

گرچه جمعی از مفسران معتقدند: نام «رحمان» برای خدا در میان عرب

جاهلی نامأنوس بود، و هنگامی که این توصیف را از پیامبر ﷺ شنیدند واقعاً از روی تعجب به این سؤال پرداختند، حتی بعضی از آنها می گفتند: ما کسی را به نام رحمان نمی شناسیم، تنها کسی را که به این نام می دانیم همان کسی است که در سرزمین «یمامه» است! (منظورشان «مسيلمه كذاب» بود که به دروغ دعوی نبوت کرد و مردم او را به نام «رحمان» می شناختند).

ولی این سخن بسیار بعید به نظر می رسد؛ زیرا ماده این اسم و صیغه اش هر دو عربی است، و همیشه پیامبر ﷺ در آغاز سوره های قرآن، در آیه «بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ» این نام را برای آنها بیان می کرد، بنابراین هدف آنها جز بهانه جوئی و سخریه نبوده است.

جمله بعد، نیز گواه این حقیقت است؛ زیرا آنها می گویند: «آیا ما مطیع فرمان تو شویم و به دستور تو سجده کنیم» (أَنْسُجِدُ لِمَا تَأْمُرُنَا).

اما به حکم آن که تبلیغات رهبران الهی تنها در دل های آماده اثر می گذارد کوردلان لجوج نه تنها بهره ای نمی گیرند، بلکه بر نفرتشان افزوده می شود؛ چرا که آیات قرآن، همچون دانه های حیات بخش باران است که در باغ، سبزه و گل می رویاند و در شوره زار خس! لذا جای تعجب نیست که، بگوید: «وَزَادُهُمْ نُفُورًا»<sup>۱</sup>.

\* \* \*

آیه بعد، در حقیقت پاسخی است به سؤال آنها که می گفتند: رحمان چیست؟ - هر چند آنها این سخن را از روی سخریه می گفتند اما قرآن پاسخ جدی به آنها می گوید - می فرماید: «پر برکت و با عظمت است آن خدائی که در

۱ - بنابراین فاعل «زاد» همان امر به سجده است که اثر معکوس در آن بیمار دلان گذاشت، هر چند بعضی از مفسرین نقل کرده اند: پیامبر ﷺ بعد از این سخن، سجده کرد و مؤمنان نیز سجده کردند، و این سبب دوری بیشتر آنها گشت، بنابراین فاعل «زاد»، «سجده» است، اما معنی اول صحیح تر به نظر می رسد.

آسمان برج هائی قرار داد» ﴿تَبَارَكَ الَّذِي جَعَلَ فِي السَّمَاءِ بُرُوجًا﴾. «بروج» جمع «برج» در اصل، به معنی «ظهور» است، و لذا آن قسمت از دیوار اطراف شهر، یا محل اجتماع لشکر را که بلندتر و آشکارتر است «برج» می نامند، و نیز به همین دلیل، هنگامی که زن زینت خود را آشکار سازد «تَبَرَّجَتْ الْمَرْئَةُ» می گویند. این کلمه، به قصرهای بلند نیز اطلاق می شود.

به هر حال، برج های آسمانی اشاره به صورت های مخصوص فلکی است که خورشید و ماه در هر فصل و هر موقعی از سال، در برابر یکی از آنان قرار می گیرند مثلاً می گویند: خورشید در برج «حَمَل» قرار گرفته، یعنی محاذی «صورت فلکی حمل» می باشد، و یا «قمر» در «عقرب» است، یعنی کره ماه برابر صورت فلکی «عقرب» واقع شده (صور فلکی به مجموعه ای از ستارگان گفته می شود که شکل خاصی در نظر ما دارند).

به این ترتیب، آیه، اشاره به منزلگاه های آسمانی خورشید و ماه کرده، و به دنبال آن اضافه می کند: «و در این برج ها چراغ روشن و ماه نور بخشی قرار داد» ﴿وَجَعَلَ فِيهَا سِرَاجًا وَقَمَرًا مُنِيرًا﴾<sup>۱</sup>.

در حقیقت، این آیه بیانگر نظم دقیق سیر خورشید و ماه در آسمان، (البته در نظر ما، هر چند این تغییرات حقیقتاً مربوط به گردش زمین دور آفتاب است) و نظام فوق العاده دقیقی است که میلیون ها سال بی کم و کاست، بر آنها حکم فرما است به گونه ای که منجمان آگاه می توانند از صدها سال قبل وضع حرکت خورشید و ماه را در روز و ساعت معین نسبت به صدها سال بعد پیش بینی

۱ - مطابق تفسیر فوق، ضمیر «فیها» به بروج بر می گردد نه به «سما»، و باید هم چنین باشد؛ چرا که موضوع مهم گردش خورشید و ماه، با نظام مخصوص در «بروج» است نه تنها وجود بروج در آسمان.



کنند.

این نظامی که حاکم بر این کرات عظیم آسمانی است، شاهد گویائی بر وجود پروردگاری است که مدبر و اداره کننده عالم بزرگ هستی می باشد. آیا با این همه نشانه های روشن، با این منازل بدیع و دقیق خورشید و ماه باز او را نمی شناسید و می گوئید: «مَا الرَّحْمَانُ؟!»!

اما این که: چرا خورشید را «سراج» نامیده؟ و ماه را با صفت «منیر» همراه نموده؟ ممکن است دلیلش این باشد که: «سراج» به معنی چراغ است که نور از درون خودش، سرچشمه می گیرد، و این متناسب با وضع خورشید است که: طبق تحقیقات مسلم علمی، نورش از خود او است.

بر خلاف ماه، که نورش از پرتو خورشید است، و لذا آن را با «منیر» توصیف کرده، یعنی «روشنی بخش» - هر چند نورش از دیگری گرفته شده باشد -<sup>۱</sup>.

\* \* \*

در آخرین آیه مورد بحث، باز به معرفی پروردگار عالم ادامه داده و بخش دیگری از نظام هستی را بازگو می کند، می گوید: «او کسی است که شب و روز را جانشین یکدیگر قرار داد، برای آنها که بخواهند متذکر شوند، و یا شکرگزاری کنند» «وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ خِلْفَةً لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يَذَّكَّرَ أَوْ أَرَادَ شُكُورًا».

این نظام بدیع، که بر شب و روز حاکم است، و متناوباً جانشین یکدیگر می شوند، و میلیون ها سال این نظم ادامه دارد، - نظمی که اگر نبود زندگی انسان بر اثر شدت نور و حرارت یا تاریکی و ظلمت به تباهی می کشید - برای آنها که

۱ - در جلد ۸ تفسیر «نمونه»، ذیل آیات ۵ و ۶ سوره «یونس»، صفحه ۲۲۶ به بعد، در این زمینه مشروحاً سخن گفته ایم.

می‌خواهند خدا را بشناسند، دلیل جالبی است.

می‌دانیم: پیدایش نظام «شب» و «روز» بر اثر گردش زمین به دور خویش است، و تغییرات تدریجی و منظم آن که دائماً از یکی کاسته و بر دیگری افزوده می‌شود، به خاطر تمایل محور آن نسبت به مدارش می‌باشد که باعث وجود فصل‌های چهارگانه است.

اگر کره زمین ما در حرکت دورانی تندتر، و یا کندتر از امروز می‌چرخید، در یک صورت شب‌ها آن قدر طولانی می‌شد که، همه چیز منجمد می‌گشت، و روزها آن قدر طولانی که نور آفتاب همه چیز را می‌سوزاند.

و در صورت دیگر، فاصله کوتاه شب و روز، تأثیر آنها را خنثی می‌کرد، به علاوه قوه گریز از مرکز، آن قدر بالا می‌رفت که موجودات زمینی را به خارج از کره زمین پرتاب می‌نمود!

خلاصه، مطالعه این نظام از یکسو، فطرت خدانشناسی را در انسان بیدار می‌سازد، (و شاید تعبیر به تذکر و یاد آوری اشاره به همین حقیقت است) و از سوی دیگر، روح شکر گذاری را در او زنده می‌کند، که با جمله «أَوْ أَرَادَ شُكُورًا» به آن اشاره شده است.

قابل توجه این که: در بعضی از روایات که از پیامبر ﷺ و یا ائمه معصومین علیهم‌السلام در تفسیر آیه، نقل شده، چنین می‌خوانیم: «جانشین شدن شب و روز نسبت به یکدیگر برای آن است که: اگر انسان در یکی از وظائف خویش در عبادت پروردگار کوتاهی کرده، در دیگری جبران یا قضا کند».

این معنی ممکن است تفسیر دومی برای آیه باشد، و از آنجا که آیات قرآن دارای بطون است، منافات با معنی اول نیز ندارد.

در حدیثی از امام صادق علیه‌السلام می‌خوانیم: هر عبادت و اطاعتی که در شب از

تو فوت شد، در روز قضا کن، خداوند تبارک و تعالی می فرماید: وَ هُوَ الَّذِي  
جَعَلَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ خِلْفَةً لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يَذَّكَّرَ أَوْ أَرَادَ شُكُورًا:

«یعنی انسان وظائف فوت شده در شب را در روز، و وظائف فوت شده در  
روز را در شب قضا کند»<sup>۱</sup>.

نظیر همین معنی را «فخر رازی» از پیغمبر اکرم ﷺ نقل کرده است.

\* \* \*

۱- «من لایحضره الفقیه»، طبق نقل «نور الثقلین»، جلد ۴، صفحه ۲۶، ذیل آیه مورد بحث.

﴿۶۳﴾ وَ عِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ  
 الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا  
 ﴿۶۴﴾ وَالَّذِينَ يَبِيتُونَ لِرَبِّهِمْ سُجَّدًا وَقِيَامًا  
 ﴿۶۵﴾ وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا اصْرِفْ عَنَّا عَذَابَ جَهَنَّمَ إِنَّ عَذَابَهَا كَانَ غَرَامًا  
 ﴿۶۶﴾ إِنَّهَا سَاءَتْ مُسْتَقَرًّا وَمُقَامًا  
 ﴿۶۷﴾ وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا

### ترجمه:

- ۶۳ - بندگان (خاص خداوند) رحمان، کسانی هستند که بی تکبر بر زمین راه می‌روند؛ و هنگامی که جاهلان آنها را مخاطب سازند (و سخنان نابخردانه گویند)، به آنها سلام می‌گویند (و با بزرگواری می‌گذرند).
- ۶۴ - کسانی که شبانگاه برای پروردگارشان سجده و قیام می‌کنند.
- ۶۵ - و کسانی که می‌گویند: «پروردگارا! عذاب جهنم را از ما بر طرف گردان، که عذابش سخت و پر دوام است.
- ۶۶ - مسلماً آن (جهنم)، بد جایگاه و بد محل اقامتی است!»!
- ۶۷ - و کسانی که هر گاه انفاق کنند، نه اسراف می‌نمایند و نه سخت‌گیری؛ بلکه در میان این دو، حد اعتدالی دارند.

## تفسیر:

## صفات ویژه بندگان خاص خدا

از این آیات به بعد، بحث جامع و جالبی پیرامون صفات ویژه بندگان خاص پروردگار که تحت عنوان «عباد الرحمان» آمده، مطرح می‌شود، و در حقیقت تکمیلی است برای آیات گذشته که مشرکان لجوج، هنگامی که نام خداوند رحمان برده می‌شد، از سر استهزاء و غرور می‌گفتند: رحمان چیست؟ و دیدیم: قرآن ضمن دو آیه، خداوند «رحمان» را به آنها معرفی کرد.

اکنون نوبت این رسیده که بندگان خاص این خداوند «رحمان» را معرفی کند، جایی که بندگان او این قدر عالی مقام و با شخصیت‌اند، عظمت خدای رحمان را بهتر می‌توان درک کرد.

این آیات سیزده صفت از صفات ویژه آنان را بیان می‌کند که:

بعضی به جنبه‌های اعتقادی ارتباط دارند، و برخی اخلاقی، و پاره‌ای اجتماعی، قسمتی جنبه فردی دارد و بخش دیگری جمعی است، و روی هم رفته مجموعه‌ای است از والاترین ارزش‌های انسانی.

نخست می‌گوید: «بندگان خاص خداوند رحمان، کسانی هستند که: با آرامش و بی تکبر بر روی زمین راه می‌روند» ﴿وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا﴾<sup>۱</sup>.

در واقع، نخستین توصیفی که از «عباد الرحمان» شده است، نفی کبر، غرور و خودخواهی است که در تمام اعمال انسان و حتی در کیفیت راه رفتن او آشکار می‌شود؛ زیرا ملکات اخلاقی، همیشه خود را در لابلائی اعمال، گفتار و حرکات

۱ - «هون» مصدر است و به معنی نرمش، آرامش و عدم تکبر می‌باشد، و استعمال مصدر در معنی اسم فاعل در اینجا برای تأکید است، یعنی: آنها آنچنانند که گوئی عین آرامش و بی تکبرند!

انسان نشان می‌دهند، تا آنجا که از چگونگی راه رفتن یک انسان، می‌توان با دقت و موشکافی به قسمت قابل توجهی از اخلاق او پی برد.

آری، آنها متواضعند، و تواضع کلید ایمان است، در حالی که غرور و کبر کلید کفر محسوب می‌شود، در زندگی روزمره، با چشم خود دیده‌ایم و در آیات قرآن نیز کراراً خوانده‌ایم: متکبران مغرور، حتی حاضر نبودند به سخنان رهبران الهی گوش فرا دهند، حقایق را به باد مسخره می‌گرفتند، و دید آنها فراتر از نوک بینی آنها نبود، آیا با این حالت کبر، ایمان آوردن امکان پذیر است؟!

آری، این مؤمنان، بنده خداوند رحمانند، و نخستین نشانه بندگی، همان تواضع است. تواضعی که در تمام ذرات وجود آنان نفوذ کرده و حتی در راه رفتن آنها آشکار است.

و اگر می‌بینیم یکی از مهمترین دستوراتی که، خداوند به پیامبرش می‌دهد این است که: **وَ لَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّكَ لَنْ تَخْرِقَ الْأَرْضَ وَ لَنْ تَبْلُغَ الْجِبَالَ طُولًا:**

«در روی زمین از سر کبر و غرور گام بر مدار؛ چرا که نمی‌توانی زمین را بشکافی و طول قامتت هرگز به کوه‌ها نمی‌رسد.»<sup>۱</sup> نیز به خاطر همین است که روح ایمان تواضع می‌باشد.

راستی اگر انسان کمترین شناختی از خود و جهان هستی داشته باشد، می‌داند در برابر این عالم بزرگ، چه اندازه کوچک است؟ حتی اگر گردش هم طراز کوه‌ها شود، تازه بلندترین کوه‌های زمین در برابر عظمت زمین، کمتر از برآمدگی‌های پوست نارنج نسبت به آن است، همان زمینی که خود ذره ناچیزی است در این کهکشانی عظیم.

۱ - اسراء، آیه ۲۷.

آیا با این حال، کبر و غرور دلیل جهل و نادانی مطلق نیست؟! در حدیث جالبی از پیامبر ﷺ می‌خوانیم: روزی از کوچهای عبور می‌کردند، جمعی از مردم را در یک نقطه مجتمع دیدند، از علت آن سؤال کردند، عرض کردند: دیوانه‌ای است که اعمال جنون‌آمیز و خنده‌آورش، مردم را متوجه خود ساخته، پیامبر ﷺ آنها را به سوی خود فرا خوانده فرمود: می‌خواهید دیوانه واقعی را به شما معرفی کنم؟ همه خاموش بودند، و با تمام وجودشان گوش می‌دادند.

فرمود: الْمُتَبَخَّرُ فِي مَشِيهِ، النَّاطِرُ فِي عِطْفِيهِ، الْمُحَرِّكُ جَنَبِيهِ بِمَنْكِبِيهِ... الَّذِي لَا يُؤْمِنُ شَرَّهُ وَلَا يُرْجِي خَيْرَهُ، فَذَلِكَ الْمَجْنُونُ وَ هَذَا الْمُبْتَلَى! «کسی که با تکبر و غرور راه می‌رود، پیوسته به دو طرف خود نگاه می‌کند، پهلوهای خود را با شانه خود حرکت می‌دهد، (غیر از خود را نمی‌بیند و اندیشه‌اش از خودش فراتر نمی‌رود)، کسی که مردم به خیر او امید ندارند، و از شر او در امان نیستند، دیوانه واقعی او است، اما این را که می‌بینید تنها یک بیمار است.»<sup>۱</sup>

دومین وصف آنها حلم و بردباری است چنان که قرآن در ادامه همین آیه می‌گوید: «و هنگامی که جاهلان آنها را مورد خطاب قرار می‌دهند و به جهل و جدال و سخنان زشت می‌پردازند، در پاسخ آنها «سلام» می‌گویند» ﴿وَ إِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا﴾.

سلامی که نشانه بی‌اعتنائی، توأم با بزرگواری است، نه ناشی از ضعف، سلامی که دلیل عدم مقابله به مثل، در برابر جاهلان و سبک‌مغزان است. سلام وداع گفتن با سخنان بی‌رویه آنها، نه سلام تحیت، که نشانه محبت و

۱ - «بحار الانوار»، جلد ۶۷، صفحه ۲۳۳.

پیوند دوستی است، خلاصه سلامی که نشانه حلم، بردباری و بزرگواری است. آری، یکی دیگر از پدیده‌های با عظمت روحی آنها تحمل و حوصله است که: بدون آن، هیچ انسانی راه دشوار، پر فراز و نشیب عبودیت و بندگی خدا را طی نخواهد کرد، مخصوصاً در جوامعی که افراد فاسد، مفسد و جاهل و نادان در آن فراوان است.

\* \* \*

در دومین آیه، به سومین ویژگی آنها که عبادت خالصانه پروردگار است پرداخته، می‌گوید: «آنها کسانی هستند که شبانگاه برای پروردگارشان سجده و قیام می‌کنند» «وَالَّذِينَ يَبِيتُونَ لِرَبِّهِمْ سُجَّدًا وَقِيَامًا». در ظلمت شب، که چشم غافلان در خواب است و جایی برای تظاهر و ریا وجود ندارد، خواب خوش را بر خود حرام کرده، و به خوش‌تر از آن که ذکر خدا و قیام و سجود در پیشگاه با عظمت او است، می‌پردازند، پاسی از شب را به مناجات با محبوب می‌گذرانند، و قلب و جان خود را با یاد و نام او روشن می‌کنند.

گرچه جمله «یَبِيتُونَ» دلیل بر این است که: آنها شب را با سجود و قیام به صبح می‌آورند، ولی معلوم است، منظور بخش قابل ملاحظه‌ای از شب است، و یا اگر تمام شب باشد، در بعضی از مواقع چنین است. ضمناً، تقدیم «سجود» بر «قیام» به خاطر اهمیت آن است، هر چند در موقع نماز عملاً قیام مقدم بر سجود است.<sup>۱</sup>

\* \* \*

چهارمین صفت ویژه آنان خوف و ترس از مجازات و کیفر الهی است:

۱- باید توجه داشت که: «سجّد» جمع «ساجد» و «قیام» جمع «قائم» است.



«آنها کسانی هستند که: پیوسته می‌گویند: پروردگارا عذاب جهنم را از ما بر طرف گردان که عذابش سخت، شدید و پر دوام است» ﴿وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا اصْرِفْ عَنَّا عَذَابَ جَهَنَّمَ إِنَّ عَذَابَهَا كَانَ غَرَامًا﴾.

\* \* \*

«چرا که جهنم بد جایگاه و بد محل اقامتی است» ﴿إِنَّهَا سَاءَتْ مُسْتَقَرًّا وَمُقَامًا﴾.

با این که: آنها شب‌ها به یاد خدا هستند و به عبادتش مشغول، و روزها در مسیر انجام وظیفه گام برمی‌دارند، باز هم قلوبشان مملو از ترس مسئولیت‌ها است، همان ترسی که عامل نیرومندی برای حرکت به سوی انجام وظیفه بیشتر و بهتر است، همان ترسی که به سان یک پلیس نیرومند، از درون، انسان را کنترل می‌کند، و بی آن که مأمور و مراقبی داشته باشد، وظائف خود را به نحو احسن انجام می‌دهد و در عین حال، خود را در پیشگاه خدا مقصر می‌شمرد.

واژه «غرام» در اصل، به معنی مصیبت و ناراحتی شدیدی است که دست از سر انسان بر ندارد، و اگر به شخص طلبکار «غریم»<sup>۱</sup> گفته می‌شود، به خاطر آن است که: دائماً برای گرفتن حق خویش، ملازم انسان است، به عشق و علاقه سوزانی که انسان را با اصرار، به دنبال کار یا چیزی می‌فرستد نیز «غرام» گفته می‌شود، اطلاق این واژه بر جهنم، به خاطر آن است که: عذابش شدید، پی‌گیر و پر دوام است.

تفاوت «مستقر» و «مقام» شاید از این نظر بوده باشد که: دوزخ برای کافران جایگاه همیشگی (مقام) است، و برای مؤمنان مدتی قرارگاه (مستقر) می‌باشد. و به این ترتیب، به هر دو گروهی که وارد دوزخ می‌شوند، اشاره شده است.

۱- «غریم»، هم به «طلبکار» گفته می‌شود و هم به «بدهکار» (لسان العرب، ماده غرم).

روشن است: دوزخ بد قرارگاه و محل اقامتی است، آتش سوزان کجا و قرار گرفتن کجا؟

شعله‌های کسندۀ کجا، و اقامت و آسایش کجا؟

این احتمال، نیز وجود دارد که: «مستقر» و «مقام» هر دو به یک معنا باشد و تأکیدی است بر دوام مجازات دوزخ، درست در مقابل بهشت، که درباره آن ذیل همین آیات، می‌خوانیم: خَالِدِينَ فِيهَا حَسُنَتْ مُسْتَقَرًّا وَمُقَامًا: «مؤمنان جاودانه در غرفه‌های بهشتی می‌مانند، چه جایگاه خوب و چه محل اقامت نیکوئی است».<sup>۱</sup>

\* \* \*

در آخرین آیه مورد بحث، به پنجمین صفت ممتاز «عباد الرحمان» که «اعتدال و دوری از هر گونه افراط و تفریط» در کارها مخصوصاً در مسأله انفاق است اشاره کرده، می‌فرماید: «آنها کسانی هستند که: به هنگام انفاق، نه اسراف می‌کنند و نه سخت‌گیری، بلکه در میان این دو، حد اعتدالی را رعایت می‌کنند» ﴿وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا﴾. جالب توجه این که: اصل انفاق کردن را مسلم می‌گیرد، به طوری که نیاز به ذکر نداشته باشد؛ چرا که انفاق، یکی از وظائف حتمی هر انسانی است، لذا، سخن را روی کیفیت انفاق آنان برده، می‌گوید: انفاقی عادلانه و دور از هر گونه اسراف و سخت‌گیری دارند، نه آن چنان بذل و بخششی کنند که زن و فرزندشان گرسنه بمانند، و نه آن چنان سخت‌گیر باشند که دیگران از مواهب آنها بهره نگیرند.

در تفسیر «اسراف» و «اقتار» که نقطه مقابل یکدیگرند، مفسران سخنان

۱- فرقان، آیه ۷۶.

گوناگونی دارند که روح همه به یک امر بازمی‌گردد و آن این که: «اسراف» آن است که: بیش از حد، در غیر حق و بی جا مصرف گردد، و «اقتار» آن است که: کمتر از حق و مقدار لازم، بوده باشد.

در یکی از روایات اسلامی تشبیه جالبی برای «اسراف»، «اقتار» و حد «اعتدال» شده است و آن این که: هنگامی که امام صادق علیه السلام این آیه را تلاوت فرمود، مشتی سنگ‌ریزه از زمین برداشت و محکم در دست گرفت، فرمود: این همان «اقتار» و سخت‌گیری است، پس از آن مشت دیگری برداشت و چنان دست خود را گشود که همه آن به روی زمین ریخت، فرمود: این «اسراف» است، بار سوم مشت دیگری برداشت و کمی دست خود را گشود، به گونه‌ای که: مقداری فرو ریخت و مقداری در دستش بازماند، فرمود: این همان «قوام» است.<sup>۱</sup>

واژه «قوام» (بر وزن عوام) در لغت، به معنی عدالت و استقامت و حدّ وسط میان دو چیز است و «قوام» (بر وزن کتاب) به معنی چیزی است که مایه قیام و استقرار بوده باشد.

\* \* \*

## نکته‌ها:

### ۱ - طرز مشی مؤمنان

در آیات فوق خواندیم، یکی از نشانه‌های بندگان خاص خدا تواضع است. تواضعی که بر روح آنها حکومت می‌کند و حتی در راه رفتن آنها نمایان است. تواضعی که آنها را بر تسلیم در برابر حق وامی‌دارد، ولی گاه، ممکن است بعضی، تواضع را با ضعف، ناتوانی، سستی و تنبلی اشتباه کنند که این طرز فکر

۱ - «کافی»، طبق نقل «نور الثقلین»، جلد ۴، صفحه ۲۹.

خطرناکی است.

تواضع در راه رفتن به این نیست که سست و بی رمق گام بردارند، بلکه، در عین تواضع گام‌هائی محکم و حاکی از جدیت و قدرت بردارند. در حالات پیامبر ﷺ می‌خوانیم: یکی از اصحاب می‌گوید:

مَا رَأَيْتُ أَحَدًا أَسْرَعُ فِي مَشْيِهِ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ كَأَنَّمَا الْأَرْضُ تُطْوَى لَهُ  
وَإِنَّا لَنَجْهَدُ أَنْفُسَنَا وَإِنَّهُ لَغَيْرُ مُكْتَرَبٍ:

«من کسی را سریع‌تر در راه رفتن از رسول خدا ﷺ ندیدم، گوئی زمین زیر پای او جمع می‌شد، و ما به زحمت می‌توانستیم به او برسیم، و او اهمیتی نمی‌داد.»<sup>۱</sup>

در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: در تفسیر آیه «الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا» فرمود: وَهُوَ الرَّجُلُ يَمْشِي بِسَجِيَّتِهِ الَّتِي جُبِّلَ عَلَيْهَا، لَا يَتَكَلَّفُ وَلَا يَبْخَرُ:

«منظور این است: انسان به حال طبیعی خودش راه برود و تکلف و تکبر در آن نداشته باشد.»<sup>۲</sup>

در حدیث دیگری در حالات پیامبر ﷺ آمده: قَدْ كَانَ يَتَكَمَّأُ فِي مَشْيِهِ كَأَنَّمَا يَمْشِي فِي صَبَبٍ:

«هنگامی که پیامبر اسلام ﷺ راه می‌رفت، در عین این که عجلولانه نبود، با سرعت گام برمی‌داشت گوئی از یک سرازیری پائین می‌رفت.»<sup>۳</sup>  
به هر حال، همان‌گونه که گفتیم: کیفیت راه رفتن به تنهائی مطرح نیست،

۱ - «فی ظلال»، جلد ۶، صفحه ۱۸۲، ذیل آیه مورد بحث. تفسیر «قرطبی» روایت دیگری نیز در همین زمینه نقل می‌کند که شباهت زیادی به آنچه در بالا گفتیم دارد.

۲ - «مجمع البیان»، جلد ۷، صفحه ۱۷۹، ذیل آیه مورد بحث.

۳ - تفسیر «روح المعانی»، ذیل آیه مورد بحث.

بلکه، دریچه‌ای است برای پی بردن به وضع روحیات یک انسان، و در حقیقت آیه، اشاره‌ای به نفوذ روح تواضع و فروتنی در جان و روح عباد الرحمن می‌کند.

\* \* \*

## ۲ - سختگیری و اسراف

بدون شک، «اسراف» یکی از مذموم‌ترین اعمال، از دیدگاه قرآن و اسلام است، و در آیات و روایات، نکوهش فراوانی از آن شده، «اسراف» یک برنامه فرعونی است (وَإِنَّ فِرْعَوْنَ لَعَالٍ فِي الْأَرْضِ وَإِنَّهُ لَمِنَ الْمُسْرِفِينَ)¹. «اسراف کنندگان اصحاب دوزخ و جهنمند» (وَ أَنَّ الْمُسْرِفِينَ هُمْ أَصْحَابُ النَّارِ)².

امروز، ثابت شده، منابع روی زمین - با توجه به جمعیت انسان‌ها - آن قدر زیاد نیست که بتوان اسراف کاری کرد، و هر اسراف کاری سبب محرومیت انسان‌های بی‌گناهی خواهد بود.

به علاوه، روح اسراف، معمولاً توأم با خودخواهی و خودپسندی و بیگانگی از خلق خدا است.

در عین حال، بخل، سختگیری و خسیس بودن نیز، به همین اندازه زشت، ناپسند و نکوهیده است.

اصولاً، از نظر بینش توحیدی، مالک اصلی خدا است و ما همه امانت‌دار او هستیم، و هر گونه تصرفی بدون اجازه و رضایت او زشت و ناپسند است و می‌دانیم: او نه اجازه اسراف می‌دهد و نه اجازه بخل و تنگ چشمی، بنابراین، رعایت اعتدال و میانه‌روی تنها وظیفه بندگان خدا است.

۶۸ ﴿وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ وَ لَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَا يَزْنُونَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَ أَثَامًا يُضَاعَفْ لَهُ الْعَذَابُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَيَخْلُدْ فِيهِ مُهَانًا  
 ۶۹  
 ۷۰ إِلَّا مَنْ تَابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَ كَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا  
 ۷۱ وَ مَنْ تَابَ وَ عَمِلَ صَالِحًا فَإِنَّهُ يَتُوبُ إِلَى اللَّهِ مَتَابًا

### ترجمه:

۶۸ - و کسانی که معبود دیگری را با خداوند نمی خوانند؛ و انسانی را که خداوند خورش را حرام شمرده، جز به حق نمی کشند؛ و زنا نمی کنند؛ و هر کس چنین کند، مجازات سختی خواهد دید!

۶۹ - عذاب او در قیامت مضاعف می گردد، و همیشه با خواری در آن خواهد ماند!  
 ۷۰ - مگر کسانی که توبه کنند و ایمان آورند و عمل صالح انجام دهند، که خداوند گناهان آنان را به حسنات مبدل می کند؛ و خداوند همواره آمرزنده و مهربان بوده است!  
 ۷۱ - و کسی که توبه کند و عمل صالح انجام دهد، به سوی خدا بازگشت می کند (و پاداش خود را می گیرد).

### تفسیر:

بخشی دیگر از صفات عباد الرحمن

ششمین ویژگی «عباد الرحمن» که در آیات مورد بحث آمده، توحید

خالص است که آنها را از هر گونه شرک و دوگانه و یا چند گانه پرستی، دور می‌سازد، می‌فرماید: «آنها کسانی هستند که: معبود دیگری را با خداوند نمی‌خوانند» ﴿وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ﴾.

نور توحید، سراسر قلب آنها و زندگی فردی و اجتماعیشان را روشن ساخته، و تیرگی و ظلمت شرک، از آسمان فکر و روح آنها به کلی کنار و رخت بر بسته است.

هفتمین صفت، پاکی آنها از آلودگی به خون بی‌گناهان است: «آنها هرگز انسانی را که خداوند خورش را حرام شمرده، جز به حق، به قتل نمی‌رسانند» ﴿وَلَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ﴾<sup>۱</sup>.

از آیه فوق به خوبی استفاده می‌شود: تمام نفوس انسانی در اصل محترمند و ریختن خون آنها ممنوع است، مگر عواملی پیش آید که این احترام ذاتی را تحت الشعاع قرار دهد، و مجوز ریختن خون گردد. هشتمین وصف آنها این است که: دامان عفتشان هرگز آلوده نمی‌شود «و زنا نمی‌کنند» ﴿وَلَا يَزْنُونَ﴾.

آنها بر سر دو راهی کفر و ایمان، ایمان را انتخاب می‌کنند، و بر سر دو راهی امنیت و ناامنی جان‌ها، امنیت را، و بر سر دو راهی پاکی و آلودگی، پاکی را، آنها محیطی خالی از هر گونه شرک، ناامنی، بی‌عفتی و ناپاکی با تلاش و کوشش خود فراهم می‌سازند.

و در پایان این آیه، برای تأکید هر چه بیشتر اضافه می‌کند: «و هر کس یکی از این امور را انجام دهد، عقوبت و مجازاتش را خواهد دید» ﴿وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ

۱- استثناء در جمله بالا به اصطلاح «استثناء مفرغ» است، و در تقدیر چنین بوده: «لَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ بِسَبَبٍ مِنَ الْأَسْبَابِ إِلَّا بِالْحَقِّ».

يَلْقَىٰ أَثَامًا».

«أثم» و «آثام» در اصل به معنی اعمالی است که انسان را از رسیدن به ثواب دور می‌سازد، سپس به هر گونه گناه، اطلاق شده است، ولی در اینجا به معنی جزای گناه است.

بعضی نیز گفته‌اند: «أثم» به معنی گناه و «آثام» به معنی کیفر گناه است.<sup>۱</sup> و اگر می‌بینیم، بعضی از مفسران، آن را به معنی بیابان یا کوه، یا چاهی در جهنم ذکر کرده‌اند، در واقع از قبیل بیان مصداق است.<sup>۲</sup> قابل توجه این که: در آیه فوق، نخست از مسأله شرک، پس از آن قتل نفس، و سپس زنا سخن به میان آمده، از بعضی از روایات استفاده می‌شود: این سه گناه، از نظر ترتیب اهمیت، به همین صورت که در آیه آمده‌اند، می‌باشد.

«ابن مسعود» از پیامبر گرامی اسلام ﷺ چنین نقل می‌کند، عرض کردم: أَيُّ الذَّنْبِ أَعْظَمُ؟ قَالَ: أَنْ تَجْعَلَ لِلَّهِ نِدَاءً وَهُوَ خَلَقَكَ.  
قَالَ قُلْتُ: ثُمَّ أَيُّ؟ قَالَ: أَنْ تَقْتُلَ وَلَدَكَ مَخَافَةَ أَنْ يَطْعَمَ مَعَكَ.  
قَالَ قُلْتُ: ثُمَّ أَيُّ؟ قَالَ: أَنْ تُزَانِيَ حَلِيلَةَ جَارِكَ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَصَدِيقَهَا: وَ الَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ - إِلَىٰ آخِرِ الْآيَةِ:

«کدام گناه از همه گناهان بزرگ‌تر است؟ فرمود: این که برای خدا شبیهی قرار دهی در حالی که او تو را آفرید.

عرض کردم: بعد از آن کدام گناه؟ فرمود: این که: فرزند خود را از ترس این که مبادا یا تو هم غذا شود به قتل برسانی!

باز عرض کردم: بعد از آن کدام گناه؟ فرمود: این که: به همسر همسایه‌ات

۱ - تفسیر «فخر رازی»، جلد ۲۴، صفحه ۱۱۱، ذیل آیه مورد بحث.

۲ - درباره فلسفه تحریم زنا در جلد ۱۲، صفحه ۱۰۲ به بعد، ذیل آیه ۲۳ سوره «اسراء» مشروحاً بحث کرده‌ایم.



خیانت کنی در این هنگام خداوند تصدیق سخن پیامبر ﷺ را در این آیه نازل کرد: «وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ...»<sup>۱</sup>

گرچه، در این حدیث سخن از نوع خاصی از قتل و زنا به میان آمده، ولی با توجه به اطلاق مفهوم آیه، این حکم درباره همه انواع آن می‌باشد و مورد روایت، مصداق واضح‌تری از آن است.

\* \* \*

از اینجا که این سه گناه، نهایت اهمیت را دارد، باز در آیه بعد روی آن تکیه کرده، می‌گوید: «کسانی که مرتکب این امور شوند، عذاب آنها در قیامت مضاعف می‌گردد، و با خواری، جاودانه در عذاب خواهد ماند» «يُضَاعَفُ لَهُ الْعَذَابُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَيَخْلُدُ فِيهِ مُهَانًا».

در اینجا دو سؤال پیش می‌آید: نخست این که: چرا عذاب این گونه اشخاص مضاعف می‌گردد؟

چرا به اندازه گناهشان مجازات نشوند؟

آیا این با اصول عدالت سازگار است؟

دیگر این که، در اینجا سخن از خلود و عذاب جاویدان است، در حالی که می‌دانیم: خلود تنها مربوط به کفار است، و از سه گناهی که در این آیه ذکر شده تنها گناه اول کفر می‌باشد، و اما قتل نفس و زنا نمی‌تواند، سبب خلود گردد؟ مفسران، در پاسخ سؤال اول، بحث بسیار کرده‌اند، آنچه صحیح‌تر به نظر می‌رسد این است که: منظور از مضاعف شدن عذاب، این است که بر هر یک از این گناهان سه گانه، که در این آیه مذکور است مجازات جداگانه‌ای خواهد شد که مجموعاً عذاب مضاعف است.

۱ - «صحیح بخاری» و «مسلم»، طبق نقل «مجمع البیان»، جلد ۷، صفحه ۱۷۹، ذیل آیه مورد بحث.

از این گذشته، گاه یک گناه، سرچشمه گناهان دیگر می شود، مانند کفر که سبب ترک واجبات و انجام محرمات می گردد، و این خود موجب مضاعف شدن مجازات الهی است.

به همین جهت، بعضی از مفسران، این آیه را دلیل بر این اصل معروف گرفته اند که: «کفار همان گونه که مکلف به اصول دین هستند، به فروع نیز مکلف می باشند» (الکُفَّارُ مُكَلَّفُونَ بِالْفُرُوعِ كَمَا أَنَّهُمْ مُكَلَّفُونَ بِالْأُصُولِ).

و اما در پاسخ سؤال دوم می توان گفت: بعضی از گناهان به قدری شدید است که سبب بی ایمان از دنیا رفتن می شود، همان گونه که درباره قتل نفس در ذیل آیه ۹۳ سوره «نساء» گفته ایم.<sup>۱</sup>

در مورد زنا مخصوصاً اگر زناى محصنه باشد، نیز ممکن است چنین باشد. این احتمال، نیز وجود دارد که: «خلود» در آیه فوق، در مورد کسانی است که هر سه گناه را با هم مرتکب شوند، هم شرک، هم قتل نفس و هم زنا، شاهد بر این معنی آیه بعد است که می گوید: **إِلَّا مَنْ تَابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ صَالِحًا:** «مگر کسی که توبه کند، ایمان آورد و عمل صالح انجام دهد» و به این ترتیب مشکلی باقی نخواهد ماند.

بعضی از مفسران نیز «خلود» را در اینجا به معنی مدت طولانی گرفته اند نه جاودانی، ولی تفسیر اول و دوم صحیح تر به نظر می رسد.

قابل توجه این که: در اینجا علاوه بر مسأله مجازات معمولی، کیفر دیگری که: همان تحقیر و مهانت است و جنبه روانی دارد، نیز ذکر شده است که خود می تواند تفسیری بر مسأله مضاعف بودن عذاب بوده باشد؛ چرا که آنها هم عذاب جسمی دارند و هم روحی.

۱ - تفسیر «نمونه»، جلد ۴، صفحه ۶۸

\* \* \*

ولی از آنجا که: قرآن مجید هیچ گناه راه بازگشت را به روی مجرمان نمی‌بندد و گنهکاران را تشویق و دعوت به توبه می‌کند، در آیه بعد، چنین می‌گوید:

«مگر کسانی که توبه کنند، ایمان آورند و عمل صالح انجام دهند که خداوند گناهانشان را می‌بخشد و سیئات اعمال آنها را تبدیل به حسنات می‌کند، و خداوند آمرزنده و مهربان است» ﴿إِلَّا مَنْ تَابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَ كَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا﴾.

همان گونه که دیدیم: در آیه قبل، سه گناه از بزرگترین گناهان ذکر شده بود جایی که در توبه را به روی این گونه افراد باز بگذارد، دلیل بر این است که: هر گنهکار پشیمانی، می‌تواند به سوی خدا بازگردد، مشروط به این که: توبه‌اش حقیقی باشد که نشانه آن، عمل صالح جبران کننده است که در آیه آمده، و گرنه مجرد استغفار به زبان، با پشیمانی زودگذر به قلب، هرگز دلیل توبه نیست.

مسأله مهم، در مورد آیه فوق، این است که: چگونه خداوند «سیئات» آنها را تبدیل به «حسنات» می‌کند؟

\* \* \*

### تبدیل سیئات به حسنات

در اینجا چند تفسیر است که همه می‌تواند قابل قبول باشد:

۱ - هنگامی که انسان توبه می‌کند و ایمان به خدا می‌آورد دگرگونی عمیقی در سراسر وجودش پیدا می‌شود، و به خاطر همین تحول و انقلاب درونی سیئات اعمالش در آینده، تبدیل به حسنات می‌شود، اگر در گذشته مرتکب قتل نفس می‌شد، در آینده دفاع از مظلومان و مبارزه با ظالمان را جای آن

می‌گذارد، و اگر زناکار بود بعداً عقیف و پاکدامن می‌شود و این توفیق الهی را در سایه ایمان و توبه پیدا می‌کند.

۲ - دیگر این که: خداوند به لطف و کرمش، و فضل و انعامش بعد از توبه کردن سیئات اعمال او را محو می‌کند، و به جای آن حسنات می‌نشانند، چنان که در روایتی از «ابوذر» از پیامبر اسلام ﷺ می‌خوانیم: روز قیامت که می‌شود، بعضی از افراد را حاضر می‌کنند خداوند دستور می‌دهد: گناهان صغیره او را به او عرضه کنید و کبیره‌ها را بپوشانید.

به او گفته می‌شود: تو در فلان روز فلان گناه صغیره را انجام دادی، و او به آن اعتراف می‌کند، ولی قلبش از کبائر ترسان و لرزان است. در اینجا هر گاه خدا بخواهد به او لطفی کند دستور می‌دهد: به جای هر سیئه، حسنه‌ای به او بدهید، عرض می‌کند: پروردگارا! من گناهان مهمی داشتم که آنها را در اینجا نمی‌بینم.

«ابوذر» می‌گوید: در این هنگام پیامبر ﷺ تبسم کرد به گونه‌ای که دندان‌هایش آشکار گشت، سپس این آیه را تلاوت فرمود: «فَأُولَٰئِكَ يَبْدَلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ»<sup>۱</sup>.

۳ - سومین تفسیر این که: منظور از سیئات، نفس اعمالی که انسان انجام می‌دهد نیست، بلکه آثار سوئی است که از آن بر روح و جان انسان نشسته، هنگامی که توبه کند و ایمان آورد، آن آثار سوء از روح و جانش برچیده می‌شود، و تبدیل به آثار خیر می‌گردد، و این است معنی تبدیل سیئات به حسنات.

البته این سه تفسیر، منافاتی با هم ندارند و ممکن است هر سه در مفهوم آیه

۱ - «نور الثقلین»، جلد ۴، صفحه ۳۳.

جمع باشند.

\* \* \*

آیه بعد در حقیقت، چگونگی توبه صحیح را تشریح کرده، می گوید: «کسی که توبه کند، و عمل صالح انجام دهد، به سوی خدا بازگشت می کند» (و پاداش خود را از او می گیرد) «وَمَنْ تَابَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَإِنَّهُ يَتُوبُ إِلَى اللَّهِ مَتَابًا»<sup>۱</sup>.  
یعنی توبه و ترک گناه، باید تنها به خاطر زشتی گناه نباشد، بلکه علاوه بر آن انگیزه اش خلوص نیت و بازگشت به سوی پروردگار باشد.

بنابراین، فی المثل ترک شراب، یا دروغ، به خاطر ضررهائی که دارد هر چند خوب است ولی ارزش اصلی این کار، در صورتی است که از انگیزه الهی سرچشمه گیرد.

بعضی از مفسران، تفسیر دیگری برای آیه فوق ذکر کرده اند، و آن این که: این جمله، پاسخی است برای تعجیبی که احیاناً آیه گذشته، در بعضی از اذهان برمی انگیزد و آن این که: چگونه ممکن است خداوند سیئات را به حسنات تبدیل کند؟

این آیه پاسخ می دهد: هنگامی که انسان به سوی خداوند بزرگ بازگردد این امر تعجب ندارد.

تفسیر سومی برای آیه ذکر شده، و آن این که: هر کس از گناه توبه کند به سوی خدا و پاداش های بی حساب او باز می گردد.

گرچه این تفسیرهای سه گانه منافاتی با هم ندارد ولی تفسیر اول، نزدیک تر به نظر می رسد، به خصوص این که: با روایتی که در تفسیر «علی ابن ابراهیم»، ذیل آیه مورد بحث نقل شده، هماهنگ است.

۱- «فتاب» مصدر میمی به معنی «توبه» است، و چون در اینجا مفعول مطلق است تأکید را می رساند.

- ﴿۷۲﴾ وَ الَّذِينَ لَا يَشْهَدُونَ الزُّورَ وَإِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا
- ﴿۷۳﴾ وَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِّرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ لَمْ يَخِرُّوا عَلَيْهَا صُمًّا وَعُمْيَانًا
- ﴿۷۴﴾ وَ الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَ ذُرِّيَّتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ  
وَ اجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا
- ﴿۷۵﴾ أُولَئِكَ يُجْزَوْنَ الْغُرْفَةَ بِمَا صَبَرُوا وَ يُلْقَوْنَ فِيهَا تَحِيَّةً وَ سَلَامًا
- ﴿۷۶﴾ خَالِدِينَ فِيهَا حَسُنَتْ مُسْتَقَرًّا وَ مُقَامًا

### ترجمه:

- ۷۲- و کسانی که شهادت به باطل نمی‌دهند (و در مجالس باطل شرکت نمی‌کنند)؛ و هنگامی که با لغو و بیهودگی برخورد کنند، بزرگوارانه از آن می‌گذرند.
- ۷۳- و کسانی که هر گاه آیات پروردگارشان به آنان گوشزد شود، کر و کور روی آن نمی‌افتند.
- ۷۴- و کسانی که می‌گویند: «پروردگارا! از همسران و فرزندانمان مایهٔ روشنی چشم ما قرار ده، و ما را برای پرهیزگاران پیشوا گردان!»
- ۷۵- (آری)، آنها هستند که درجات عالی بهشت در برابر شکیبائییشان به آنان پاداش داده می‌شود؛ و در آن، با تحیت و سلام روبرو می‌شوند.
- ۷۶- در حالی که جاودانه در آن خواهند ماند؛ چه قرارگاه و محل اقامت خوبی!

## تفسیر:

پاداش عباد الرحمن (بندگان ویژه خدا)

در تعقیب آیات گذشته که بخشی از ویژگی‌های «عباد الرحمن» را بازگو کرد، آیات مورد بحث، بقیه این اوصاف را شرح می‌دهد.

نهمین صفت برجسته آنان، احترام و حفظ حقوق دیگران است می‌فرماید: «أَنهَا كَسَانِي هَسْتَنْد كَه هَرْكَز شَهَادَت بَه بَاطِل نَمِي دَهَنْد» ﴿وَالَّذِينَ لَا يَشْهَدُونَ الزُّورَ﴾.

مفسران بزرگ این آیه را دو گونه تفسیر کرده‌اند:

بعضی همان گونه که در بالا گفتیم، «شهادت زور» را به معنی «شهادت به باطل» دانسته، زیرا «زور» در لغت به معنی «تمایل و انحراف» است، و از آنجا که دروغ، باطل و ظلم از امور انحرافی است، به آن «زور» گفته می‌شود. این تعبیر (شهادت زور) در «کتاب شهادت» در فقه ما به همین عنوان مطرح است، و در روایات متعددی نیز از آن نهی شده، هر چند در آن روایات، استدلالی به آیه فوق ندیدیم.

تفسیر دیگر این که: منظور از «شهادت» همان «حضور» است، یعنی بندگان خاص خداوند در مجالس باطل، حضور پیدا نمی‌کنند.

و در بعضی از روایات، که از طرق ائمه اهل بیت علیهم‌السلام رسیده است، به مجلس «غنا» تفسیر شده، همان مجالسی که در آنها خوانندگی لهوی، توأم با نواختن آلات موسیقی، یا بدون آن انجام می‌گیرد.

بدون شک، منظور از این گونه روایات این نیست که: مفهوم وسیع «زور» را محدود به «غنا» کند، بلکه غنا یکی از مصادیق روشن آن است، و سایر مجالس لهو و لعب و شرب خمر و دروغ و غیبت و امثال آن را نیز در برمی‌گیرد.

این احتمال نیز دور به نظر نمی‌رسد که هر دو تفسیر، در معنی آیه جمع باشد و به این ترتیب، «عباد الرحمان» و بندگان خاص خدا، نه شهادت به دروغ می‌دهند، و نه در مجالس لهو و باطل و گناه حضور می‌یابند؛ چرا که حضور در این مجالس علاوه بر امضای گناه، مقدمه آلودگی قلب و روح است. آن‌گاه، در ذیل آیه، به دهمین صفت برجسته آنان که داشتن هدف مثبت در زندگی است اشاره کرده، می‌گوید: «آنها هنگامی که با لغو و بیهودگی برخورد کنند، بزرگوارانه از کنار آن می‌گذرند» ﴿وَإِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا﴾. در حقیقت، آنها نه در مجلس باطل حضور پیدا می‌کنند و نه آلوده لغو و بیهودگی می‌شوند.

و با توجه به این که: «لغو» شامل هر کاری که هدف عاقلانه‌ای در آن نباشد می‌گردد، نشان می‌دهد که: آنها در زندگی، همیشه هدف معقول، مفید و سازنده‌ای را تعقیب می‌کنند، و از بیهوده‌گرایان و بیهوده‌کاران متنفرند. و اگر این گونه کارها در مسیر زندگی آنان قرار گیرد، چنان از کنار آن می‌گذرند که، بی‌اعتنائی آنها خود دلیل عدم رضای باطنیشان به این اعمال است، و آنچنان بزرگوارند که هرگز محیط‌های آلوده در آنان اثر نمی‌گذارد، و رنگ نمی‌پذیرند.

بدون شک، بی‌اعتنائی به این صحنه‌ها در صورتی است که راهی برای مبارزه با فساد و نهی از منکر، بهتر از آن نداشته باشند، و گرنه بدون شک آنها می‌ایستند و وظیفه خود را تا آخرین مرحله انجام می‌دهند.

\* \* \*

یازدهمین توصیف این گروه از بندگان خاص خدا، داشتن چشم بینا، و گوش شنوا به هنگام برخورد با آیات پروردگار است، می‌فرماید: «آنها کسانی



هستند که، هر گاه آیات پروردگارشان به آنها یاد آوری شود کر و کور روی آن نمی‌افتند!» ﴿وَالَّذِينَ إِذَا ذُكِّرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ لَمْ يَخِرُّوا عَلَيْهَا صُمًّا وَعُمْيَانًا﴾.

مسلماناً منظور اشاره به عمل کفار نیست؛ چرا که آنها به آیات الهی اصلاً اعتنائی ندارند، بلکه منظور گروه منافقان یا به ظاهر مسلمانان قشری است که چشم و گوش بسته بر آیات خدا می‌افتند بی آن که حقیقت آن را درک کنند، به عمق آن برسند، و مقصود و منظور خدا را بدانند و به آن بیندیشند و در عمل از آن الهام گیرند.

راه خدا را با چشم و گوش بسته، نمی‌توان پیمود، قبل از هر چیز گوش شنوا و چشم بینا برای پیمودن این راه لازم است، چشمی باطن‌نگر و ژرف‌بین و گوش‌ی حساس و نکته‌شناس.

و اگر درست بیندیشیم، زیان این گروه که چشم و گوش بسته - به گمان خود - دنبال آیات الهی می‌روند کمتر از زیان دشمنانی که آگاهانه ضربه بر پایه آئین حق می‌زنند نیست، بلکه گاه به مراتب بیشتر است.

اصولاً، درک آگاهانه از مذهب، سرچشمه اصلی مقاومت، پایداری و ایستادگی است؛ چرا که چشم و گوش بستگان را، به آسانی می‌توان فریب داد، و با تحریف مذهب از مسیر اصلی، منحرف ساخت، و آنها را به وادی کفر، بی‌ایمانی و ضلالت کشاند.

این گونه افراد آلت دست دشمنان و طعمه خوبی برای شیطانند، تنها مؤمنان ژرف‌اندیش، بصیر و سمیع‌اند که چون کوه ثابت می‌مانند و بازیچه دست این و آن نمی‌شوند.

در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: هنگامی که از تفسیر این آیه از محضرش سؤال کردند، فرمود: **مُسْتَبْصِرِينَ لَيْسُوا بِشَكَّاكٍ**:

«منظور این است که آنها از روی آگاهی گام برمی دارند نه از روی شک و تردید»!<sup>۱</sup>

\* \* \*

دوازدهمین ویژگی این مؤمنان راستین، آن است که: توجه خاصی به تربیت فرزند و خانواده خویش دارند، و برای خود در برابر آنها مسئولیت فوق العاده ای قائلند: «آنها پیوسته از درگاه خدا می خواهند و می گویند: پروردگارا از همسران و فرزندان ما کسانی قرار ده که مایه روشنی چشم ما گردد!» ﴿وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَذُرِّيَّاتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ﴾.

بدیهی است منظور این نیست که: تنها در گوشه ای بنشینند و دعا کنند، بلکه دعا دلیل شوق و عشق درونیشان بر این امر است، و رمز تلاش و کوشش. مسلماً چنین افرادی آنچه در توان دارند، در تربیت فرزندان و همسران و آشنائی آنها به اصول و فروع اسلام و راه های حق و عدالت، فروگذار نمی کنند و در آنجا که دستشان نمی رسد، دست به دامن لطف پروردگار می زنند و دعا می کنند، اصولاً، هر دعای صحیحی باید این گونه باشد، به مقدار توانائی تلاش کردن و خارج از مرز توانائی دعا نمودن.

«قره عین» معادل نور چشم است که در فارسی می گوئیم، کنایه از کسی که مایه سرور و خوشحالی است.

این تعبیر، در اصل از کلمه «قُرَّ» (بر وزن حرّ) گرفته شده، که به معنی سردی و خنکی است، و از آنجا که معروف است (و بسیاری از مفسران به آن تصریح کرده اند) اشگ شوق همواره خنک، و اشک های غم و اندوه داغ و سوزان است، لذا «قره عین» به معنی چیزی است که مایه خنک شدن چشم انسان

۱ - «نور الثقلین»، جلد ۴، صفحه ۴۳.

می‌شود، یعنی اشک شوق از دیدگان او فرو می‌ریزد، و این کنایه زیبایی است از سرور و شادمانی.<sup>۱</sup>

**مسأله تربیت فرزند و راهنمایی همسر، و وظیفه پدران و مادران در برابر کودکان خود، از مهمترین مسائلی است که قرآن روی آن تکیه کرده و به خواست خدا شرح آن را ذیل آیه ۶ سوره «تحریم» بیان خواهیم کرد.**

و بالاخره، سیزدهمین وصف برجسته این بندگان خالص خدا، که از یک نظر مهمترین این اوصاف است این که: آنها هرگز به این قانع نیستند که خود راه حق را بسپرنند، بلکه همتشان آنچنان والا است که می‌خواهند امام و پیشوای جمعیت مؤمنان باشند و دیگران را نیز به این راه دعوت کنند.

آنها چون زاهدان گوشه‌گیر و منزوی، تنها گلیم خویش را از آب بیرون نمی‌کشند، سعیشان این است: بگیرند غریق را!.

لذا، در پایان آیه می‌فرماید: «آنها کسانی هستند که می‌گویند: پروردگارا ما را امام و پیشوای پرهیزگاران قرار ده» ﴿وَ اجْعَلْنَا لِمَنْ يَكُونُ اِمَامًا﴾.

باز توجه به این نکته لازم است توجه کنیم: آنها فقط دعا نمی‌کنند که تکیه بر جای بزرگان به گزاف زنند، بلکه اسباب بزرگی و امامت را آنچنان فراهم می‌کنند که صفات شایسته یک پیشوای راستین در آنها جمع باشد، و این کاری است بسیار مشکل، با شرائطی سخت و سنگین.

حتماً فراموش نکرده‌ایم که: این آیات صفات همه مؤمنان را بیان نمی‌کند، بلکه اوصاف گروه مؤمنان ممتاز را که در صف مقدم قرار دارند، تحت عنوان «عباد الرحمان» شرح می‌دهد.

۱- شاهد این سخن شعری است که «قرطبی» در تفسیرش از یکی از شعرای عرب نقل کرده است:

فَكَمْ سَخِنَتْ بِالْأُمْسِ عَيْنٌ قَرِيرَةٌ      وَ قَرَّتْ عُيُونٌ دَمَعُهَا الْيَوْمَ سَاكِبٌ:

«دیروز چشمان خنکی، داغ و سوزان شد \* ولی امروز چشم‌هائی خنک شد که اشکش ریزان است».

آری، آنها بندگان خاص رحمانند، و همان گونه که رحمت عام خدا همگان را فرا می‌گیرد، رحمت این بندگان خدا نیز از جهاتی عام است، علم، فکر، بیان، قلم، مال و قدرتشان پیوسته در مسیر هدایت خلق خدا کار می‌کند.

آنها الگوها و اسوه‌های جامعه انسانی هستند.

آنها سرمشق‌هایی برای پرهیزگاران محسوب می‌شوند.

آنها به چراغ‌های راهنمایی در دریاها و صحراها می‌مانند که گم‌گشتگان را به سوی خود می‌خوانند و از فروغلتیدن در گرداب، و افتادن در پرتگاه‌ها رهائی می‌بخشند.

در روایات متعددی می‌خوانیم: این آیه درباره‌ی علی علیه السلام و ائمه اهل بیت علیهم السلام وارد شده.

و یا در روایت دیگری از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «منظور از این آیه ما ایم»<sup>۱</sup>.

بدون تردید ائمه اهل بیت علیهم السلام از روشن‌ترین مصداق‌های آیه می‌باشند، اما این مانع از گسترش مفهوم آیه، نخواهد بود که: مؤمنان دیگر نیز هر کدام در شعاع‌های مختلف امام و پیشوای دیگران باشند.

بعضی از مفسران از این آیه چنین استفاده کرده‌اند: تقاضای ریاست معنوی و روحانی و الهی نه تنها مذموم نیست، بلکه مطلوب و مرغوب نیز می‌باشد.<sup>۲</sup>

ضمناً، باید توجه داشت: واژه «امام» هر چند مفرد است، گاه به معنی جمع می‌آید و در آیه مورد بحث چنین است.

\* \* \*

۱ - این روایات را «علی بن ابراهیم» و نویسنده کتاب «نور الثقلین»، (جلد ۴، صفحه ۴۳) در تفسیرهایشان ذیل آیه مورد بحث مشروحاً آورده‌اند.

۲ - به تفسیر «قرطبی»، و تفسیر «فخر رازی»، جلد ۲۴، صفحه ۱۱۵ مراجعه شود.

بعد از تکمیل این اوصاف سیزده گانه اشاره به این بندگان خاص خدا با تمام این ویژگی ها کرده و در یک جمع بندی کوتاه پاداش الهی آنان را چنین بیان می کند: «آنها کسانی هستند که درجات عالی بهشت در برابر صبر و استقامتشان به آنها پاداش داده می شود» «أُولَئِكَ يُجْزَوْنَ الْغُرْفَةَ بِمَا صَبَرُوا».

«غرفة» از ماده «غرف» (بر وزن حرف) به معنی برداشتن چیزی و تناول آن است، و «غرفه» به چیزی می گویند که برمی دارند و تناول می کنند (مانند آبی که انسان از چشمه برای نوشیدن برمی گیرد) سپس به قسمت های فوقانی ساختمان و طبقات بالای منازل، اطلاق شده است، و در اینجا کنایه از برترین منزلگاه های بهشت است.

و از آنجا که «عباد الرحمن» با داشتن این اوصاف، در صف اول مؤمنان قرار دارند درجه بهشتی آنان نیز باید برترین درجات باشد. قابل توجه این که، می گوید: این مقام عالی به این خاطر به آنها داده می شود که در راه خدا، صبر و استقامت به خرج دادند، ممکن است چنین تصور شود: این وصف دیگری از اوصاف آنان است، ولی در حقیقت این وصف تازه ای نیست بلکه ضامن اجرای تمام اوصاف گذشته است، مگر بندگی پروردگار، مبارزه با طغیان شهوات، ترک شهادت زور، قبول تواضع و فروتنی، و غیر این صفات بدون صبر و استقامت، امکان پذیر است؟

این بیان، انسان را به یاد حدیث معروف امیر مؤمنان علی علیه السلام می اندازد که می فرماید: الصَّبْرُ مِنَ الْإِيْمَانِ كَالرَّأْسِ مِنَ الْجَسَدِ:

«صبر و استقامت نسبت به ایمان همچون سر است نسبت به تن» که بقای تن با بقای سر است؛ چرا که مقام فرماندهی تمام اعضاء در مغز انسان قرار دارد. بنابراین، صبر در اینجا مفهوم وسیعی دارد که: شکیبائی و استقامت در برابر

مشکلات، راه اطاعت پروردگار، جهاد، مبارزه با هوس های سرکش و ایستادگی در مقابل عوامل گناه، همه در آن جمع است و اگر در بعضی از اخبار تنها به فقر و محرومیت مالی تفسیر شده، مسلماً از قبیل بیان مصداق است.

سپس، اضافه می کند: «در آن غرفه های بهشتی با تحیت و سلام روبرو می شوند» «و يُلَقَّوْنَ فِيهَا تَحِيَّةً وَ سَلَامًا».

بهشتیان به یکدیگر تحیت و سلام می گویند، و فرشتگان به آنها، و از همه بالاتر خداوند به آنها سلام و تحیت می گوید، چنان که در آیه ۵۸ سوره «یس» می خوانیم: سَلَامٌ قَوْلًا مِنْ رَبِّ رَحِيمٍ:

«برای آنها سلامی است از سوی پروردگار رحیم».

و در آیات ۲۳ و ۲۴ سوره «رعد» می خوانیم: وَ الْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ \* سَلَامٌ عَلَيْكُمْ: «فرشتگان از هر دری بر آنها وارد می شوند \* و به آنها می گویند سلام بر شما».

در این که: آیا «تحیت» و «سلام» در اینجا دو معنی دارد یا یک معنی؟ در میان مفسران گفتگو است، ولی با توجه به این که: «تحیت» در اصل به معنی دعا برای زندگی و حیات دیگری است، و «سلام» از ماده «سلامت» است، و به معنی دعا برای کسی است، بنابراین، چنین نتیجه می گیریم: واژه اول به عنوان درخواست حیات است و واژه دوم برای توأم بودن این حیات با سلامت است، هر چند گاهی ممکن است این دو کلمه به یک معنی بیاید.

البته «تحیت» در عرف معنی وسیعتری پیدا کرده و آن هر گونه سخنی است که در آغاز ورود به کسی می گویند، و مایه خوشحالی و احترام و اظهار محبت نسبت به او می باشد.

\* \* \*

سپس برای تأکید بیشتر، می فرماید: «جاودانه در آن خواهند ماند، چه قرارگاه خوب و چه محل اقامت زیبایی؟» ﴿خَالِدِينَ فِيهَا حَسَنَتْ مُسْتَقَرًّا وَمُقَامًا﴾.

\* \* \*

﴿۷۷﴾ قُلْ مَا يَعْבוُّا بِكُمْ رَبِّي لَوْ لَا دُعَاؤُكُمْ فَقَدْ كَذَّبْتُمْ فَسَوْفَ يَكُونُ لِزَامًا

### ترجمه:

۷۷ - بگو: «پروردگار من برای شما ارجی قائل نیست اگر دعای شما نباشد؛ شما (آیات خدا را) تکذیب کردید، و (این عمل) دامن شما را خواهد گرفت و از شما جدا نخواهد شد»!

### تفسیر:

اگر دعای شما نبود ارزشی نداشتید!

این آیه که آخرین آیه سوره «فرقان» است در حقیقت نتیجه‌ای است برای تمام سوره، و هم برای بحث‌هایی که در زمینه اوصاف «عباد الرحمان» در آیات گذشته آمده است، روی سخن را به پیامبر ﷺ کرده می‌گوید: «بگو: پروردگار من برای شما ارج و وزنی قائل نیست اگر دعای شما نباشد» ﴿قُلْ مَا يَعْבוُّا بِكُمْ رَبِّي لَوْ لَا دُعَاؤُكُمْ﴾.

«یعبو» از ماده «عبأ» (بر وزن عبد) به معنی سنگینی است، بنابراین جمله «لَا يَعْبو» یعنی وزنی قائل نیست، و به تعبیر دیگر، اعتنائی نمی‌کند. گرچه درباره معنی دعا در اینجا احتمالات زیادی داده شده ولی ریشه همه، تقریباً به یک اصل بازمی‌گردد.

بعضی گفته‌اند: دعا به همان معنی دعا کردن معروف است.

بعضی دیگر، آن را به معنی ایمان.

بعضی به معنی عبادت و توحید.



بعضی به معنی شکر.

بعضی به معنی خواندن خدا در سختی‌ها و شدائد، تفسیر کرده‌اند اما ریشه همه اینها همان ایمان، و توجه به پروردگار است.

بنابراین، مفهوم آیه، چنین می‌شود: آنچه به شما وزن و ارزش و قیمت در پیشگاه خدا می‌دهد، همان ایمان، توجه به پروردگار و بندگی او است.

سپس می‌افزاید: «شما تکذیب آیات پروردگار و پیامبران خدا کردید، و این تکذیب، دامان شما را خواهد گرفت، و از شما جدا نخواهد شد» ﴿فَقَدْ كَذَّبْتُمْ فَسَوْفَ يَكُونُ لِزَامًا﴾.

ممکن است چنین تصور شود: میان آغاز و پایان آیه، تضادی وجود دارد و یا حداقل ارتباط و انسجام لازم دیده نمی‌شود، ولی با کمی دقت روشن می‌شود، منظور اصلی این است: شما در گذشته آیات خدا و پیامبران او را تکذیب کردید اگر به سوی خدا نیائید، و راه ایمان و بندگی او را پیش نگیرید، هیچ ارزش و مقامی نزد او نخواهید داشت، و کیفرهای تکذیبتان قطعاً دامانتان را خواهد گرفت.<sup>۱</sup>

۱ - آیه فوق از آیاتی است که میان مفسران بسیار مورد گفتگو است، و آنچه در تفسیر آن گفتیم، روشن‌ترین تفسیر به نظر می‌رسد، ولی جمعی از مفسران معروف تفسیر دیگری برای آن ذکر کرده‌اند که خلاصه‌اش چنین است:

خداوند به شما اعتنائی ندارد؛ چرا که تکذیب آیات او کردید، مگر این که شما را دعوت به سوی ایمان می‌کند (طبق این تفسیر «دعائکم» از قبیل اضافه مصدر به مفعول است، و فاعل آن ضمیری است که به «ربی» بر می‌گردد، اما طبق تفسیری که ما انتخاب کردیم «دعائکم» از قبیل اضافه مصدر به فاعل است و ظاهر اضافه مصدر به ضمیر این است که اضافه به فاعل باشد مگر قرینه‌ای بر خلاف پیدا شود).

در اینجا تفسیر سومی نیز برای آیه گفته شده است و آن این که: هدف بیان این منظور است که شما نوع بشر که غالباً راه تکذیب را پیش گرفته‌اید، نزد خدا ارج و وزنی ندارید، مگر به خاطر آن اقلیتی همچون «عباد الرحمن» که به سوی خدا می‌آیند و با اخلاص او را می‌خوانند (این تفسیر گرچه از نظر معنی و محتوا صحیح است ولی با ظاهر آیه چندان سازگار نیست؛ چرا که ضمیر در «دعائکم» و «کذبتکم» ظاهراً به یک گروه، باز می‌گردد، نه دو گروه). (دقت کنید).

از جمله شواهد روشنی که این تفسیر را تأیید می‌کند، حدیثی است که از امام باقر علیه السلام نقل شده: از آن حضرت سؤال کردند: **كثْرَةُ الْقِرَاءَةِ أَفْضَلُ أَوْ كَثْرَةُ الدُّعَاءِ؟**

«آیا بسیار تلاوت قرآن کردن افضل است، یا بسیار دعا نمودن؟»  
 امام در پاسخ فرمود: **كثْرَةُ الدُّعَاءِ أَفْضَلُ وَ قَرَأْ هَذِهِ الْآيَةَ:** «بسیار دعا کردن افضل است و سپس آیه فوق را تلاوت فرمود»<sup>۱</sup>.

\* \* \*

### نکته:

#### دعا، راه خودسازی و خداشناسی

می‌دانیم در آیات قرآن، و روایات اسلامی، اهمیت زیادی به مسأله دعا داده شده، که نمونه آن آیه فوق بوده، ولی، ممکن است قبول این امر برای بعضی در ابتدا سنگین باشد که، دعا کردن کار بسیار آسانی است و از همه کس، ساخته است، و یا قدم را از این فراتر نهند و بگویند: دعا کار افراد بیچاره است! این که اهمیتی ندارد!

ولی اشتباه از اینجا ناشی می‌شود که: دعا را خالی و برهنه از شرائطش می‌نگرند، در حالی که اگر شرائط خاص دعا در نظر گرفته شود، این حقیقت به وضوح ثابت می‌شود که: دعا وسیله مؤثری است برای خودسازی و پیوند نزدیکی است میان انسان و خدا.

نخستین شرط دعا، شناخت کسی است که انسان او را می‌خواند.

شرط دیگر شستشوی قلب و دل، و آماده ساختن روح، برای تقاضای از او

۱ - تفسیر «صافی»، ذیل آیه مورد بحث - این روایت را تفاسیر دیگر نیز با کمی تفاوت نقل کرده‌اند. روایات دیگری که بعضی از «امالی شیخ» و بعضی از تفسیر «علی بن ابراهیم»، ذیل آیه مورد بحث نقل شده، نیز شاهد تفسیر فوق است.

است؛ زیرا انسان هنگامی که به سراغ کسی می‌رود، باید آمادگی لقای او را داشته باشد.

شرط سوم دعا، جلب رضا و خشنودی کسی است که انسان از او تقاضائی دارد؛ چرا که بدون آن، احتمال تأثیر بسیار ناچیز است.

و بالاخره چهارمین شرط استجاب دعا، آن است که: انسان تمام قدرت، نیرو و توان خویش را به کار گیرد و حداکثر تلاش و کوشش را انجام دهد، و نسبت به ماورای آن، دست به دعا بردارد و قلب را متوجه خالق کند.

زیرا در روایات اسلامی صریحاً آمده است: کاری را که انسان خود می‌تواند انجام دهد، اگر کوتاهی کند و به دعا متوسل شود، دعایش مستجاب نیست!

به این ترتیب، دعا وسیله‌ای است برای شناخت پروردگار، و صفات جمال و جلال او، و هم وسیله‌ای است برای توبه از گناه و پاک‌سازی روح، و هم عاملی است برای انجام نیکی‌ها، و هم سببی است برای جهاد و تلاش و کوشش بیشتر تا آخرین حدّ توان!

به همین دلیل، تعبیرات مهمی درباره‌ی دعا دیده می‌شود که، جز با آنچه گفتیم مفهوم نیست، مثلاً:

در روایتی از پیامبر ﷺ می‌خوانیم: **الدُّعَاءُ سِلَاحُ الْمُؤْمِنِ، وَ عَمُودُ الدِّينِ، وَ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ:** «دعا اسلحه‌ی مؤمن، و ستون دین و نور آسمان‌ها و زمین است»<sup>۱</sup>.

در حدیث دیگری از امیرمؤمنان علی علیه السلام می‌خوانیم: **الدُّعَاءُ مَفَاتِيحُ النَّجَاحِ، وَ مَقَالِيدُ الْفَلَاحِ، وَ خَيْرُ الدُّعَاءِ مَا صَدَرَ عَنْ صَدْرِ نَقِيِّ وَ قَلْبِ تَقِيٍّ:** «دعا کلید پیروزی، مفتاح رستگاری است و بهترین دعا دعائی است که از سینه

۱- «اصول کافی»، جلد ۲، صفحه ۴۶۸، ابواب الدعاء - باب ان الدعاء سلاح المؤمن.

پاک و قلب پرهیزگار برخیزد»<sup>۱</sup>.  
 و در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: **الدُّعَاءُ أَنْفَعُ مِنَ السُّنَانِ**: «دعا نافذتر از نوک نیزه است»<sup>۲</sup>.  
 گذشته از همه اینها، اصولاً در زندگی انسان، حوادثی رخ می‌دهد که از نظر اسباب ظاهری او را در یأس فرو می‌برد، دعا می‌تواند دریچه‌ای باشد به سوی امید پیروزی، و وسیله مؤثری برای مبارزه با یأس و نومیدی.  
 به همین دلیل، دعا به هنگام حوادث سخت و طاقت‌فرسا، به انسان قدرت، نیرو، امیدواری و آرامش می‌بخشد، و از نظر روانی اثر غیر قابل انکاری دارد.  
 در زمینه مسأله دعا، فلسفه، شرائط، و نتایج آن، به طور مشروح در جلد اول تفسیر «نمونه»، ذیل آیه ۱۸۶ سوره «بقره» بحث کرده‌ایم، برای توضیح بیشتر به آنجا مراجعه فرمائید.

\* \* \*

۱ و ۲ - «اصول کافی»، جلد ۲، صفحات ۴۶۸ و ۴۶۹، ابواب الدعاء - باب ان الدعاء سلاح المؤمن.

پروردگارا! ما را از بندگان خاصت قرار ده و توفیق کسب ویژگی‌های  
 صفات عباد الرحمن را به ما مرحمت کن!  
 خداوندا! درهای دعا را به روی ما بگشا و آن را سبب ارزش وجود ما در  
 پیشگاهت قرار ده!  
 خدایا! توفیق دعاهائی که مطلوب درگاه تو است به ما مرحمت فرما و از  
 اجابت آن، ما را محروم مکن! إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ، وَ بِالْإِجَابَةِ جَدِيرٌ.

آمِينَ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ

پایان سوره فرقان<sup>۱</sup>

۲۰ / جمادی الاولی / ۱۴۰۳

۱۳۶۱ / ۱۲ / ۱۵